

## بازیهای ایرانی

- ۱ -

بقلم آقای ملک الشعراء بهار

بعد از خواندن مقالات شیرین و فاضلانه دوست عزیزم آقای دکتر شفق در آن مجله شریفه، بر آن شدم که تأیید فکر ایشان را مقاله از جمله یادداشتهای قدیم و جدید خود بآن مجله گرامی تقدیم دارم.

اگرچه از بازیهای که در ایران قدیم بوده است خبر درستی نداریم، اما شکی نیست که همچنانکه در همسایگی ایران ممالک یونان و روم انواع بازیها و العاب و لهوها متداول بوده، در ایران هم بازی و تفریح و اجتماعاتی عمومی برای بازیها مرسوم بوده است.

از افسانههای قدیم - بازی گوی و چوگان (چوپکان - پهلوی) را که مختص سواران و طایفه نجیاست سراغ داریم که در ایران معمول به بوده و شاهزادگان و بزرگان غیر از سواری و تیراندازی و شکار بازی گوی و چوگان هم رغبتی بسزا داشته اند.

در تمام اوستایک کلمه هم در نهی از بازیها و ورزشهای عمومی دیده نمیشود و در رسالههای پهلوی از انواع تفریحات و بازیها از قبیل شترنگ و وینردشیر (نرد) و موسیقی و شکار و گوی و چوگان و غیره مکرر وصف شده است.

در آئین نامها و خطابههای پادشاهان ساسانی ابدأ ذکر نهی از تفریحات و بازیهای عمومی یا اختصاص آنها بطبقه ای دون طبقه دیگر نیست.

اسامی غالب بازیهای ملی که چندتای از آنها را درین مقاله یادخواهیم کرد

همه فارسی و برخی از آنها باقیماندهٔ عصر ساسانی است و نام باژنی عربی دیده نمیشود. کلمهٔ (بازی) که در اصل پهلوئی (واژیک) است، در متون پهلوئی جزء کلمات نامطلوب و لغو چنانکه بعد از اسلام متداول گردیده، نبوده بلکه در ردیف (ختیا) و در عداد سایر تفریحات عمومی و مجاز استعمال می شده است.

غلو در عبادات و ذکر خدای که در ممالک روم بعد از شیوع مسیحیت رواج یافت، رفته رفته مردم را از بازیها و تفریحات عمومی و خصوصی محروم ساخت و همان تاثیر هم در اسلام کارگر افتاده و لهو و لعب (بازی و تفریح) و غنا (ختیا) بتدریج از اعمال نکوهیده شمرده شد، و غیر از سبق و رمایه که قسمت کوچکی از بازیهای ملی ایران بود، سایر بازیها مکروه و عیب و لغو بحساب آمد!

هر چند این نهی که برخلاف طبایع بشر بود در طوایف عوام و سواد مردم خاصه کودکان و جوانان زیاد اثر نبخشید، لیکن خانوادهای مؤمن و تربیت شده رفته رفته موفق شدند که حتی اطفال خود را هم از فرط تعصب و جهل از هر بازی منع کنند!

ورزش کردن که یکی از آداب عمومی ایرانیان و بقول مورخین یونان از مختصات مردم فارس و اتباع کورش کبیر بود، گرچه ازین نرفت و بعد از اسلام هم باقی ماند و ورزشخانهای امروزی مانعاً بر جسته و روشن آنست - و همچنین آب بازی و (چاله حوض) بازی با وجود ممانعت مؤمنین معذک بحکم ضروری بودن در حیات و عادت کهن ایرانی بحال خود مانده بود و اگر امروز از میان رفته روزی دیگر باز تجدید خواهد شد - اما این هر دو عمل هنوز هم در میان خانوادهای مؤمن و تربیت و مؤدب قدیمی مکروه و ممنوع و جوانان خانواده از آن کارها محروم اند.

اسکندر بیگ مورخ شاه عباس بزرگ در شرح حال (آقارضای نقاش) که علی التحقیق همان استاد زبر دست مشهوریست که بسهوا (علی رضای عباسی) میخوانند، چنین مینویسد: مولانا علی اصغر کاشی استاد بی قرینه و مصور پاکیزه ساز . . . پسرش (آقارضا) در فن تصویر و یکه صورت و چهره گشائی و ورزش اعجوبهٔ زمان گشته و درین عصر و زمان مسلم الثبوتست. از جهالت نفس با آن نزاکت قلم

همیشه زور آزمائی و ورزش کشتی گیری کردی و از آن شیوه محظوظ بودی، و از صحبت ارباب استعداد کناره جسته با آن طبقه الفت داشتی، درین عهد فی الجمله از آن هرزه درآئی (؟) باز آمده اما متوجه کار کمتر میشود. اونیز بطریق صادق بیک بدمزاج و تنگ حوصله و سرد اختلاط است، اما الحق استثنائی در طبیعتش هست، در خدمت حضرت شاهی (مراد - شاه عباس کبیر) مورد عواطف و الطاف گردید و رعایتهای کلی یافت، اما از اطوار ناهنجار صاحب اعتبار نشد (یعنی متمول!) و همیشه مفلس و پریشان حال بوده این بیت مناسب حال افتاد:

طالب من همه شاهان جهاند و مرا ، در صفهان جگر از بهر معیشت خون شد»  
 این آقا رضا که میرزا طاهر نصر آبادی هم ویرا (آقا رضای نقاش مشهور) مینویسد، غیر از ملا علی رضای خوشنویس باشی صاحب خطوط نستعلیق و ثاث و کتیبه های معروف اصفهان و قزوین و مشهد است، و اخیراً بسبب اشتباهی که معلوم نیست از فرنگیها یا از ایرانیها ناشی شده ایندورا بهم مخلوط کرده اند و از آن میانه مردی بیرون آورده اند موسوم به (علیرضای عباسی) و ظاهراً (عباسی) تخاص شعری آقا رضا بوده آنها از روی برخی امضاهای نقاشی که (که مینه رضا عباسی) نوشته شده، و رنه در تذکره نصر آبادی و راجزء شعرا ذکر نکرده اند و عالم آراهم کاه (عباسی) را ذکر نمیکنند و او را شاعر نمی شناسد ولی ملا علی رضا شاعر بوده است. و بهر صورت معلوم نیست (عباسی) از کیجاست اما این مسلم است که نقاش معروف (رضا) و نویسنده معروف (علیرضا) اولی کاشانی الاصل و دومی تبریزی و هر دو ساکن اصفهان و معاصر بوده اند ...  
 و اگر صفحه نقاشی برقم (علیرضای عباسی) دیده شود باید گفت جعلی است یا آنکه ملا علی رضا آنرا ثبت کرده است، زیرا ملا علی رضا رئیس کتابخانه سلطنتی بوده است ولی جعلی بودن آن ارجح است.

باری نقاشی که امروز صفحات کار او را در دنیا دست گردانیده و در موزها و شبستانهای دولتمندان عالم و سلاطین قاب کرده میگذارند و اتفاقاً در زمان خودش هم منظور پادشاه قدردانی چون شاه عباس بوده است و پیداست که خودش هم میدانسته که چه مقامی دارد و عزت نفس و استغنائی او نیز که ویرا بسرد اختلاطی

متهم کرده و موجب فقر و فاقه او شده از اثر اطلاع بهنر عالمگیرش بوده است . اما ورزش کاری او که دلالت بر صحت مزاج و سلامت فکر و کمال ذوق او بوده است ، بدلیل مقدمه سخن مادر آنعصر که هنوز عصر ساجشوری و پهلوانی ایرانی پایان نرفته بلکه تجدید عهد شجاعت و مردانگی ایران بود ، معذک مورد ایراد مردم یاوه گوی اصفهان شده و بیچاره را بجرم ورزشکاری و پهلوانی هو کرده بودند، اینست که اسکندر بگ ورزش را جهالت نفس و هرزه در آئی و رضای نقاش را جاهل و هرزه در آئی خوانده است . چنانکه عدم تعلق و چابلوسی و عدم دزدی و گوش بری را ( اطوار ناهنجار ) و صاحبش را ( بدمزاج و تنگ حوصله و سرد اختلاط ) نامیده و نتیجه اینهمه تیره روزی و بدبختی - یعنی ورزش کاری و صحت مزاج و صراحت لهجه و راستگوئی و علو طبع صنعتی - را بی اعتباری و فقر و افلاس شمرده و او را در مضایق تلخ معیشت و ضنک عیش از اینر و گرفتار دانسته است !

\*\*\*

در عصر شاهنشاهی ساسانیان هر تفریح و تماشا صنعتی را که شایان توجه باشد بازی میگفته اند . در کارنامه اردشیر بابکان چنین گوید که : « ... روزی که اردشیر به ستور سگاه نشسته و تمبور زده و سرود بازی و خرمنی کرد . » و چنانکه دیده میشود ، سرود گفتن و ساز زدن را جزء ( بازی ) ذکر کرده و همچنین در رساله ( ریتک و خسرو ) گوید : « ... بهر گونه ون و بربت و تمبور و کنار و هر سرود چغامه و نیز به پتواژه گفتن و پای بازی کردن مردی استادم » و گویند این هنرها را که یکی از آنها رقص و پای کوبی است - که پپای بازی تعبیر نموده - جزو سایر هنرهای خودنر د شاهنشاه بر می شمارد و اگر عیب داشت هر گز از آن ذکر نمی آورد . باز در همان رساله جملاتی است که معلوم میدارد انواع بازیهای که بحضور پادشاهان معمول بوده کدام است چنانکه گوید :

« نهم : شاهنشاه پرسید که از خنیاگری ها کدام خوشتر و بهتر ؟ ریتک گفت که انوشه بادی ، این چند خنیا گرک - همگی خوش و نیکویند ، چنگسرای - ون کنار سرای - سور آژیک ( آپیک ) ؟ سرای - مستک سرای - تمبور سرای - بربت ( بربوت بر بروت نل )

سرای - نای سرای - دومبرک سرای - رسن بازی - زنجیر بازی - دار بازی - ماربازی - چنبر بازی - تیر بازی - تاس بازی - بند بازی - اندروای بازی ( در هوا معاق شدن یا بهوا پریدن ) - گرمیل بازی - گهوار بازی - .. سپر بازی - زین بازی - گوی بازی - سل بازی<sup>۱</sup> ، شمشیر بازی - دشنه بازی - گرز بازی - شیشه بازی - کپی بازی<sup>۲</sup> این هاهمه خوب و نیکویند...۳»

بعد از اسلام انواع خنیا گریها و بازیها از میان رفت - و از خاصیت ادیان غیر آریائی یکی همین منع بازیها و رقص ها و سرودهاست - در صورتیکه از خواص ادیان آریائی - خاصه دیانت‌های قدیمی مانند برهمنائی و بودائی و مهر پرستی و زردشتی و مانوی - یکی رقص و ساز و انواع ورزشها و بازیهاست .

**بازی در چهل و پنجسال پیش**

در چهل و پنجسال پیش ازین در خراسان ، روزهای تعطیل سه ربع از جوانان طبقه دوم و سوم مردم مشهد و حتی قسمتی هم از طبقه اول بصحرا میرفتند - یا در میدانهای وسیع داخل باروی شهر که آنها را (حیطه) مینامیدند و غالباً سبزی کاری بود گرد می آمدند ، و جز مردان خیلی مفلوك یا خیلی تربیت شده و موقر باقی مردم از خرد و بزرگ بیازی بر میخواستند .

اهالی محله ( نوقان ) در حیطه های بزرگ داخل شهر یا درخواجه ربع که باغی بزرگ و مصفا داشت ، جمع می شدند ، مردم بالاخیابان و سراب در صحرا ها و باغهای معروف به (آبکوه) و باغ مستوفی یا کوه سنگی میرفتند .

مردم سرشور و عید گاه در حیطه های (چه نو) کوه سنگی ، باغهای (خونی - نکاح) سر قنات معروف به آب ماهی و سبزی کاربهای علمدشت یا باغ گل خطمی و غیره ازدحام میکردند .

مردم باین خیابان و قسمتی از مرکز شهر و مروی خانه و قر شمالخانه در زیر

۱ - سل و شل بکسر اول نوعی از نيزه است که يرتاب کنند (برهان)

۲ - ظ : میمون بازی است چه کيبک و کبی غیر از بوزینه معنی دیگر نمیدهد .

۳ - نقل از ( متون پهلوی چاپ بمبئی انگلستان ص ۳۲ - ۳۳ - از قرة ۶۰ الی ۶۳ )

ایوان مصلا و کنار نهر خیابان در بیرون دروازه پائین خیابان که اراضی بست و بلند و مخصوصاً محل زمستانی و آفتابرو بود، جمع می شدند،  
 طهرانیهام در همین دروازه پائین خیابان و اراضی آفتابرو جمع شده و  
 بازیهای تماشائی میکردند. مجامع ملی از اینقرار بود. اما بازیها:

بازیها سرخی عمومی بود، و بعض دیگر خصوصی، بازیهای عمومی:  
 معروف ترین همه، بازیهای طهرانیها بود که در یکی از آن گودالهای وسیع جمع  
 می شدند، و مردم دسته در اطراف گودال که مانند اطراف سیرک مشرف بر گودال  
 بود می نشستند (از بلیط و حق الورد خبری نبود) و گاهی جمعیت از دو هزار نفر  
 مرد و بچه تجاوز میکرد (زن در میان نبود. حتی دختر بچگان هم در خانها بودند)  
 جوانهای طهرانی که پسر مرد های قوی و درشت هیکل هم در میان آنها  
 بود، با کلاه نمدی یا کلاه پوستی دراز و سرداری دراز و قبا و شال کمر و گیوه  
 یا کفشی وارد میدان شده سرداریها را در آورده و بازیهای عجیب در می آوردند،  
 که هنوز هم نمونه از آنها که نوعی از تیاتر ملی و خنده آراست، در طهران باقی است،  
 بازی دیگر آنها تر که بازی بود که من فلسفه اش را نفهمیدم، دسته های تر که  
 دراز آورده جمع میکردند، و یکی تر که در دست میگرفت و دیگری هم تر که  
 بالای سر خود بدو دست گرفته میایستاد و شخص اولی بانتر که بشال کمر دومی  
 مینواخت بعدی که تر که تراش تراش می شد - و بعد همین عمل را آنیکی با این  
 یکی مکرر میکرد، و ورزش یا خنده در بین نبود - و حتی بیاد دارم که من علت  
 این کار را از بزرگتر خود بارها پرسیدم، و جواب درستی نشنیدم...

در همان حین که در اینجا طهرانیها بازی میکردند. در سایر نقاط شهر  
 که شرح دادیم، سایر طوایف از مروی - قرشمال - نوقانی - سرابی سرشوری  
 عیدگاهی و غیره مشغول بازی و تفریح بودند ۱

باغ خواجه ربیع که درختهای زردآلو و نوری اعلای خراسانی را درمرز  
 های آن ردیف و منظم کاشته و کف زمین باغ و زیر سایه درختها را مرغ و شبدر  
 وحشی یک پارچه سبز کرده و بواسطه خشکی زمین و محکمی آن قابل فرش انداختن

و نشستن و دویدن بود، پراز مردمی میشد که کمترین چیزی که همراه داشتند سفره نان و پنیر و سبزی و سماور و قوری و قند و جای بود. میدیدید که اینها سه یا چهار ساعت بظهر مانده پیاده وارد این باغها میشوند، دستهای ده الی بیست نفری که يك الی دو پیر و باقی جوان و کودک اند، باهم همخروج و رفیق اند، اینها از خانهاشان صبح بعد از نماز حرکت کرده و تفریح کنان وارد این جایهای عمومی شده اند...

بلیط ورود - مانع - قرق - فضول باشی - حتی پلیس و شحنة هم دیده نمی-شود، اگر دعوائی هم بشود یا بزرگترها اصلاح میکنند یا کتک خورد هامیروند بجا کم تظلم میکنند آنوقت فراش یا پلیس پیدا شده دخالت میکنند .. معذالك من در همه عمر خودم که از هفت سالگی تا هفده سالگی در این گردشهای تعطیلی شريك بودم تنها يك بار درین اواخر دعوائی دیدم که کارش بکتک زدن و سرشکستن کشید - و در سایر اوقات اگر دعوائی بوده است در شهر و در مجالس مشروب و بین الوادها شنیده می شد نه بین مردم شهر و در مواقع تفریح و بازیهای عمومی - بازی خراسانیان غالباً سه چهار بازی بیش نبود :

۱- او پشتك ، بفتح الف و سکون وار وضعه مشبعه باء ( پوشتك ) یعنی ( بر پشت پریدنك ) که در طهران ( جفتك چارکوش ) گویند . و جفتك چارکوش بمعنی قسمی از اقسام ( او پشتك ) است که بعد شرحش گفته خواهد شد .

جوانها دو دسته شده - بچها هم دو دسته میشوند - مگر چه ای که تک باشد کارش زارست سپس این دودسته هر يك در يك طرفی بازی را بین دسته هم قد خود را میندازند . اصل بازی ساده : دودسته جوانها - که متناسب قوه و سن در يك حالت اعتدالی جور شده اند و دو گروه همزور درست کرده اند - بین هم شیرخط میاندازند هر که باخت معمول و هر که برد عامل میشود ، دسته معمول در يك فضای طولانی دو قدم بدو قدم خم شده دستها را برانومیکذارند ، دسته عامل پشت سرهم از روی آنها میروند و بلافاصله عامل معمول شده و دسته معمول عامل میشوند - و این بازی کسادترین اقسام ( او پشتك ) است و غالباً خاص بچهاست که عده شان از سه تا پنج نفر تجاوز نمیکنند و میدان زیاد وسیعی لازم ندارد .